

چیستی ارزش

مؤلفان: ژان وِن دِث

الینور اسکار بروگ

مترجم: اصغر افتخاری

جستاره

زمانی بر اثر پیروزی بلامنازع روش استقرایی در حوزه علوم طبیعی و تسری آن به قلمرو علوم اجتماعی، این گمان خام در اذهان عامه و عالمان، ارج و منزلت خاصی یافته بود که گویا می‌شود بشدت تمام در مقابل این دعوی علمی فارغ از ارزشها داشت. اگرچه علوم انسانی در مقام عمل مقاومت نمود ولیکن مدت مدیدی طول کشید تا این سکه از رواج افتاد. اکنون دیگر از آن سودای خام حتی در حوزه علوم طبیعی کمتر می‌توان سراغ گرفت و ارزشها چنان حضور خود را به اثبات رسانیده‌اند. یا توجه نکردن به آنها غیرممکن می‌نماید که انکار آنها و

اگرچه تعریف ساده‌ای مثل اینکه «ارزش عبارت است از بار معنایی خاصی که انسان برای برخی از اعمال، گفتار، زمانها و ... در پاره‌ای از حالت ویژه قایل می‌شود» می‌تواند معرف این مفهوم مهم باشد، ارزش می‌پردازیم با انبوهی از مسائل تازه مواجه با این حال چون به تأمل در زوایای ریز چیستی می‌شویم که نشان‌دهنده پیچیدگی بیش از حد این مفهوم به ظاهر ساده است. احساس اولیه انسان آن بوده است که ارزش، سر در آسمان و کانونهای ماورای انسانی دارد. حال آنکه امروزه بشر دریافته است که ارزشها در قالب زشت و زیبا، شرافتمند و ننگبار، دلپذیر و نامطلوب و ... به درون حیات اجتماعی او گام گذاشته است و سنگ بنای تمدنها را تشکیل می‌دهد. حضور جدی ارزشها در صحنه زندگی روزمره انسان، توجه هرچه بیشتر به آن را می‌طلبد. از حیث تاریخی این مهم، اذهان بزرگان بسیاری را به خود معطوف داشته است. به عنوان مثال «آدام اسمیت» در حوزه مسائل اقتصادی به طور مبسوطی از نقش و جایگاه ارزشها سخن گفته و یا «رودلف هرمان لوتزه»، «آلبرت ریچل»، «نیچه» و ... به تأمل عمیق و درخور تقدیری پرداخته‌اند. اقبال افرادی از قبیل «شلر»، «ارنفلز»، «هارتمن»، «هوسرل»، «برنتانو» و ... در قرن نوزدهم به این موضوع مهم، منجر به شکل‌گیری موضوع پژوهشی تازه‌ای تحت عنوان «ارزش‌شناسی» در نزد عالمان حوزه‌های مختلف شده است.

نویسندگان مقاله حاضر نیز چون به شکل نسبتاً جامعی به مقوله ارزش توجه کرده‌اند، در زمره محققانی هستند که خواندن آثار ایشان برای ورود به این حوزه پژوهشی کاملاً ضروری است. وِن دِث روابط بین‌الملل بوده و تاکنون در دانشگاه دارای دکترای علوم سیاسی و پژوهشهای تطبیقی در سطح مانهایم به مطالعه و تدریس اشتغال داشته است. الینور نیز در مباحث مربوط به دولت تخصص داشته و در دانشگاه ایسکس ضمن ارائه پژوهشهای قابل توجه، توانسته است در طراحی موضوعهای مربوط به ارزش نقش مؤثری را ایفا نماید. این دو محقق با همکاری تنی چند از استادان فن، کتابی «چیستی تحت عنوان «تأثیرات ناشی از ارزش» را منتشر نموده‌اند که در حوزه خود منحصر به فرد است. این اثر در ۵۸۸ صفحه به چاپ رسیده که در قطع وزیری توسط انتشارات دانشگاه اکسفورد در سال ۱۹۹۵

است، دارای چهار بخش می‌باشد

بخش اول به تأمل در خصوص گرایشها و سمت‌گیریهای ارزشی و مکانیزم تغییر آنها اختصاص دارد. در این بخش، سه مقاله مهم توسط وِن دِث، اسکار بروگ و جاگوزنیسگی آمده است که به بررسی مفهوم ارزش و نظریه‌های مربوط اختصاص دارد. با توجه به اهمیت نظری این بخش، مقاله نخست انتخاب و ترجمه شده است که در ادامه می‌آید

بخش دوم مشتمل بر هفت مقاله تحلیلی پیرامون جهت‌گیریهای ارزشی در مقام عمل و نتایج ناشی از آنهاست. عناوینی از قبیل سمت‌گیریهای ماتریالیستی و فراماتریالیستی، عقاید و باورهای مذهبی و نتایج حاصله از آنها در زندگی روزمره، پلورالیسم مذهبی و اخلاقی، سمت‌گیریهای سیاسی فمینیستی، پُست مدرنیست‌ها و... در این بخش جلب توجه می‌نماید.

سومین بخش که بسیار متنوع و جالب توجه است به بررسی نتایج عملی و تأثیرات ناشی از حضور ارزشها در حوزه‌های مختلف، اختصاص دارد. به‌همین منظور، طی شش مقاله علمی حوزه‌های مهمی، بررسی شده است. همچون فعالیت‌های فردی، فعالیت‌های حزبی، رأی‌گیری و انتخابات و آخرین بخش مشتمل بر یک مقاله مفصل به قلم وِنِدِث و اسکار بروگ است که در حکم نتیجه‌گیری اثر می‌باشد. لازم به ذکر است که مقاله‌ای نیز در ابتدای اثر به قلم شخص وِنِث به بیان کلیاتی درباره محتوای کتاب می‌پردازد. مطالعه این کتاب، بویژه مقاله مقدمه و نتیجه‌گیری به کلیه علاقه‌مندان به پژوهش در حوزه «ارزش‌شناسی» توصیه می‌شود.

در مجموع این‌گونه به نظر می‌رسد که مقاله حاضر از آن حیث که خطوط کلی مربوط به پژوهش‌های بنیادین در خصوص ارزش را مدنظر قرار داده، دربرگیرنده شمایی کلی اثر است. مترجم اگرچه به اقتضای حوزه پژوهشی‌اش آثار متنوعی درباره ارزش‌شناسی را مطالعه نموده است ولیکن اثر حاضر دارای جذابیت‌هایی است که در کمتر کتابی می‌توان از آن سراغ گرفت. به امید آنکه این اندک بتواند مفید فایده و دستگیر کسانی باشد که مایل به تعمق بیشتر در این حوزه هستند.

بحث پیرامون ارزش بسیار آسانتر بود اگر امکان داشت که به‌نحوی - ولو کلی و اجمالی - به معنا و مفهومی مشترک از این واژه نزد عالمان علوم اجتماعی، دست یافت. در آن صورت ما از افزودن معنایی تازه به جمع معنایی سابق و دامن زدن به جریان افزایش تعدد معنایی این واژه نیز بر حذر بودیم. لذا اولین سؤال ما در این نوشتار این است که: آیا اساساً چنین برداشتی مشترکی از واژه ارزش وجود دارد یا این واژه خیر؟ و یا اینکه آیا حداقل می‌توان از وجود بستر و زمینه [واحدی] در خصوص ارائه معنایی برای سخن گفت یا خیر؟

در روان‌شناسی واژه ارزش مکرراً به‌معنای تمایل و یا معیاری که مبین گرایش فرد به‌هنگام انتخاب است، استعمال می‌شود (ویلیامز، ۱۹۶۸ - پی‌پر، ۱۹۵۸) که به اولویتها، انگیزه‌ها، نیازها و سمت‌گیریهای فردی مربوط می‌گردد. جامعه‌شناسان این واژه را به‌عنوان یک مفهوم اجتماعی به‌کار می‌برند، در آنجا که ایشان از موضوعاتی از قبیل هنجارها، عادات، منشها، ایدئولوژیها و تعهدات سخن می‌گویند. در اقتصاد نیز سنتی دیرینه در خصوص کاربرد ارزشها وجود دارد. اساساً تمییز بین رویکردهای مارکسی و مارجینالیست‌ها() نسبت به حیات اقتصادی، مبتنی بر تعریفهای گوناگون مختلف ریکاردی()، آنها از ارزش است. در ضمن مفاهیم بنیادین اقتصاد، از قبیل: منفعت، مبادله و قیمت همگی در ارتباط با مفهوم ارزشند. مفهوم ارزش همچنین در بسیاری از مطالعات مربوط به حوزه انسان‌شناسی و یا پژوهش‌های فلسفی، در معنایی مختلفی آمده است. رایت() تفاوت‌های فوق‌الذکر را این‌گونه تلخیص و بیان داشته است که: «مکاتب روان‌شناسی، علمی، فلسفی و جامعه‌شناختی در حوزه اخلاق عمومی به ترتیب پایه ارزشهای خود را بر امور مطلوب، نیازهای ضروری اولیه، عقل و عادت بنیان می‌نهند» (۱۹۵۵، ص ۴۴۹). ویلی() نیز در نهایت به نتیجه‌گیری مشابهی می‌رسد، اما منحصرأ خود را محدود به حوزه اخلاق عمومی نمی‌نماید.

با عنایت به اولین پژوهش‌های انجام‌شده در خصوص ارزشها مشاهده می‌شود که فولسُم() بیشتر تمایل داشت که این واژه را به‌گونه‌ای به‌کار برد که شامل «هر الگو یا وضعیت و یا نمودی از رفتار

انسان، جامعه و فرهنگ که جنبه عام دارد بشود. همچنین روابط مختلف و متقابل این حوزه‌ها را نیز در بر گیرد.» (۱۹۳۷، ص ۷۱۷) این تقریباً تمام آن چیزی است که [اندیشمندان قبلی] در این باره اظهار داشته‌اند. البته این نکته بوضوح قابل مشاهده است که نگرش فوق‌بعدها هیچ‌گونه پیروی پیدا نکرده و به عبارتی، نگرشی ابتر بوده است. «لات من» (تقریباً ۴۰۰۰ اثر منتشرشده در این زمینه را مطالعه کرد و در نهایت به وجود چیزی کمتر از ۱۴۰ تعریف متفاوت از واژه ارزش دست یافت (کمی کیک، ۱۹۷۶، ص عالمان علوم اجتماعی اصلاً فهم عمومی و یا مشترک یا ۱۴۷). بنابراین این‌گونه به نظر می‌رسد که نزد مفهوم پذیرفته‌شده‌ای وجود ندارد که نسبت به بقیه مقبولیت بیشتری داشته باشد و ما بتوانیم آن را در اینجا به‌عنوان مبنای پژوهشی خودمان بپذیریم.

بنابراین بهتر است به‌دنبال تعدادی از معانی مشترک از مفهوم ارزش در یک رشته خاص باشیم. از این میان روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و علوم‌سیاسی به‌طور مشخص با حوزه تغییرات سیاسی [لذا سؤال ما این خواهد بود که: آیا اساساً که مدنظر ما در این نوشتار می‌باشند]... در ارتباط هستند. تعریفی عمومی و مورد توافق عموم از مفهوم ارزش در رهیافتهای مختلفی که در روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و یا علوم سیاسی دنبال می‌شود، وجود دارد یا خیر؟ حتی نگاهی اجمالی به متون روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی نشان می‌دهد که وفاق جمعی مشخصی در این خصوص - شبیه آنچه که کم و بیش در علوم اجتماعی گمان زده می‌شود - نیز وجود ندارد. بسیاری از نویسندگان به‌هنگام فهرست کردن مفاهیم مرتبط و هم‌ریشه با «ارزش»، کمال قناعت را پیشه نموده (آنها را به حداقل ممکن رسانده‌اند) بدین گونه که اقدام به ادغام مفاهیم مشابه کرده‌اند. مثلاً مک لاف لین (۱۹۶۵) از ارزش تحت عناوینی همانند «ترجیحات» (، «خواستها» (، «انگیزه‌ها» (،) و «مفاهیم ناظر به وضعیتهای» (،) سخن گفته است و شال شاف (۱۹۷۵) از واژگانهایی همچون هنجار، انگیزه و ... به منزله مفاهیم مرتبط با ارزش سخن گفته است. ویلیامز (۱۹۶۸) و کمی زعم ایشان ارزش ممکن کیک (۱۹۷۶) فهرست طولانی‌تری از واژگان مرتبط با ارزش ارائه داده‌اند. به است راجع به علایق (،) موارد دلپذیر (،) دوست‌داشتنیها (،) ترجیحات، وظایف (،) فرایض اخلاقی (،) خواستها، امیال، نیازها و موارد جذاب (،) باشد (ویلیامز، ۱۹۶۸، ص ۲۸۳). واژگان مهم دیگری هم هستند... که به‌همین صورت قابل طرح و استناد می‌باشند.

همان‌گونه که بیان شد، در مقابل، پژوهشگرانی را داریم که در این خصوص جانب اختصار را نگاه داشته و مفهومی عام از ارزش ارائه داده‌اند. ایشان از تهیه فهرستی بلندبالا [از مفاهیم هم‌خانواده] در عمل خودداری ورزیده‌اند. مثلاً «ودروف» (،) و دیوستا (ارزش را چنین تعریف کرده‌اند که «وضعیتی عام در زندگی، که افراد جس می‌کنند چنان‌حالی تأثیر بسزایی در خوبی و خوشبختی آنها دارد» (۱۹۴۸، ص ۶۴۵). به‌همین ترتیب، نای (،) این تعریف از ارزش را پیشنهاد می‌نماید: «ارزش عبارت است از امری کاملاً انتزاعی که واقعیات، احساسها و یا تجارب بشری را احاطه نموده است» (۱۹۶۷، ص ۲۴۱) ولیکن این قبیل تعریفها آن‌قدر مبهم و کلی هستند که می‌شود ادعا کرد تقریباً بی‌معنا می‌باشند. چرا که ارائه تعریفی به گستردگی و فراخی آنچه آمد، که می‌تواند همه چیز را در بر بگیرد، در حقیقت به این معناست که آن تعریف هیچ‌چیز مشخص و قابل گفتن درباره ارزشها ندارد. بر همین اساس، به‌نظر می‌رسد روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی هم نمی‌توانند هیچ مفهوم عامی از واژه ارزش به ما بدهند.

در حوزه علوم سیاسی نیز تعریف مشهور دیویدا استون (،) از سیاست را داریم که مفهوم ارزش در کانون آن قرار دارد: «سیاست عبارت است از آن دسته از تعاملاتی که به تخصیص مقتدرانه ارزشها در جامعه اختصاص دارد» (۱۹۶۵، ص ۲۱). گذشته از آن، این واژه به‌طور مشخص در متن مباحث مربوط به مسائل

مهمی از قبیل مشارکت، فقر، محرومیت و دموکراسی نیز آمده است. در این موارد مشاهده می‌شود که ارزش به‌عنوان مفهومی عام که به‌طور ضمنی با دیدگاه و رفتار طرفین در ارتباط است، معرفی (میلز) بر این باور است که یک موضوع تنها وقتی همچون «مسئله‌ای عمومی» می‌شود. مثلاً رایط مطرح می‌شود که «احساس شود پاره‌ای از ارزشهای مورد علاقه عموم، در معرض تهدید است» آنگاه است که آن مسئله، عمومی تلقی می‌شود. (۱۹۵۹، ص ۱۵) مشارکت سیاسی نیز همین‌گونه تعریف شده که عبارت است از: «آن دسته از رفتارهایی که شهروندان را قادر می‌سازد تا در تولید و تخصیص ارزشها نقشی ایفا نمایند» (وَن دِث، ۱۹۸۰، ص ۲). گر(نیز محرومیت نسبی(را در موقعی می‌بیند که ارزش انتظارانشان»(با «ارزش تواناییهایشان»(وجود « بازیگران برداشت نمایند که تفاوت و تبیینی بین دارد (۱۹۷۰، ص ۲۴). نیویور(پس از نگاهی گذرا به عملکرد دموکراتیک بعضی از کشورها در عصر حاضر و تجدید نظر در آنها، این‌گونه استنتاج می‌نماید که: به‌نظر می‌رسد ماهیت و گستره عملکرد این کشورها به میزان بسیار کمی ناشی از کارویژه‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی دموکراتیک دولتهای حاکم بر این کشورها باشد و در اصل، این کشورها مدیون وجود پاره‌ای از ارزشهای مشخص و بنیادین موجود نیز باشند که در قالب فرهنگ سیاسی تجلی یافته و عمل می‌نمایند(۱۹۶۹، ص ۲۳۳) ما به‌سادگی می‌توانیم این فهرست را طولانی‌تر ساخته و نشان دهیم که چگونه مفهوم ارزش برای شرح و بسط مفاهیم دیگری همچون مشروعیت، نمایندگی، قدرت و یا سیاست به‌کار گرفته شده است. به‌عنوان علمی که ناظر به فرآیند ایجاد و تخصیص به‌علاوه، خود علوم سیاسی نیز ممکن است ارزشهاست، معرفی گردد (لاسول) و کاپلان(، ۱۹۵۲). ولیکن این کاربردها از مفهوم ارزش، که کم و بیش مهم هستند، ما را همچنان وادار می‌سازد تا در این نکته به تعمق و تأمل پردازیم که چگونه می‌توانیم ارزش را تعریف کنیم و یا روابط بین ارزش، نگرش و رفتارها را مشخص سازیم. واضح و آشکار است که تعریفهای به‌کار رفته از ارزش در علوم سیاسی چندان مفید نمی‌باشد. لذا ما مجبوریم یا به یکی از واژگان هم‌خانواده آن از قبیل نیازها، ترجیحات، خواستها و از این نوع مفاهیم متمسک شویم و یا اینکه قایل به وجود بستر و بنیان خیلی کلی، انتزاعی و واحدی برای کلیه تعریفها شویم که در حکم اجماع بین عالمان مختلف علوم اجتماعی مطرح است. یکی از این راه‌حلهای واژه ارزش را از محتوای یکسان و منسجمش تهی می‌سازد و دیگری اجماعی به ما می‌دهد که برای پژوهشهای تجربی بسیار وسیع و کلی بوده و در نتیجه از کارایی لازم برخوردار نیست. آلبرت (، ۱۹۶۸، ص ۲۸۸) با عنایت به همین نکته این‌گونه استنتاج نموده است: «جای تردید است که بتوان به تعریفی از ارزش دست یافت که تمامی معانی بیان‌شده و واژگان هم‌خانواده‌اش را پوشش دهد و یا اینکه در نزد تمامی محققان از مقبولیت برخوردار باشد». مطالعه و تحقیق حاضر نیز ما را به همین نتیجه رهنمون می‌کند. لذا گام بعدی آن است که در مقام ارائه تعریف خاص خود برآیم. برای این منظور، نخست باید در پی پیدا نمودن ابعادی از مفهوم ارزش باشیم که [تقریباً] در تمامی تعریفهای ارائه‌ده از ارزش به‌طور مشترک مدنظر بوده‌اند. این گام، در حقیقت، به‌جای تلاش برای به دست دادن تعریفی مشترک پیشنهاد می‌شود و به‌نظر می‌رسد که تلاش برای یافتن ابعاد مشترک در بین تعریفهای مختلف ارائه‌شده، در قیاس با تلاش برای ارائه تعریفی مشترک، متمرثرتر باشد. در گام بعدی سعی می‌شود با استعانت از این عوامل و ابعاد مشترک، به تعریفی تازه از مفهوم ارزش دست یابیم

مک لاف لین (۱۹۶۵، ص ۲۶۶) در تعبیرهای مختلفی که از ارزش شده سه ویژگی مشترک را تشخیص داده است:

ارزشها مستقیماً قابل مشاهده نیستند -۱

ارزشها دارای وجوه شناختی، عاطفی و ضمنی می‌باشند ۲-

ارزشها مستقل از فاعل زنده و محیط اجتماعی‌شان عمل نمی‌نمایند ۳-

اما بیان این ادعا که ارزش دارای وجوه شناختی عاطفی و ضمنی می‌باشد، به این معنی است که ما وجه افتراق معناداری بین ارزش و دیگر وجوه نگرش سراغ نداریم. همین نکته است که ما را به خطر یکسان انگاشتن ارزش با نگرش (مواجه می‌سازد. مطلبی که به‌طور مشخص در ذیل عنوان سوم آمده است؛ مشکل مشابه عنوان دوم را دارد که در اینجا مطرح می‌شود بسیار مشکل بتوان یک امر عینی را در حوزه پژوهش‌های اجتماعی مثال زد که مستقل از حیطة نفوذ عوامل زیستی و اجتماعی باشد. ما از مطالب بیان شده این‌گونه استنتاج می‌نماییم که وصف دوم و سوم مک لاف لین در خصوص تبیین ماهیت ارزشها در حقیقت راجع به وجوه و ابعاد ارزشها می‌باشد و به‌هیچ‌وجه معیاری برای تمیز بین مفهوم ارزش از دیگر مفاهیم به ما نمی‌دهد. لذا فقط اولین نکته مک لاف لین می‌ماند که باید در مورد آن تأمل شود. بدین معنا که وجه مشترک توصیف‌های مختلف از ارزش عبارت است از اینکه: ارزشها را مستقیماً نمی‌توان مشاهده کرد. این نتیجه به ظاهر ساده و پیش‌پاافتاده، چنانچه خواهد آمد، در تبیین مفهوم اهمیت فراوانی دارد ارزش

این نکته که ارزشها بدون واسطه قابل مشاهده نیستند، مخالفانی نیز دارد. بخصوص رویکردهایی که بیشتر جهت‌گیری جامعه‌شناختی دارند و از دیرباز طرفدار تعبیر ارزش به‌مثابه جوهر اشیا می‌باشند. این پژوهشها به میزان زیادی تحت تأثیر سنت پژوهشی ارزشمند توماس (و زبانیکی) در خصوص وضعیت مهاجران لهستانی در غرب قرار دارند. این دو ارزش را به این صورت تعریف کرده‌اند: «هرچیزی که دارای محتوای تجربی قابل درک برای یک گروه اجتماعی بوده و معنای محصلی را می‌رساند و در مجموع شی یا یک عمل باشد». (۱۹۲۸، ص ۲۱). مطابق این تعریف، شعر، دانشگاه، سکه، می‌تواند یک نظریه‌های علمی و... ممکن است همچون مصادیق ارزش در نظر گرفته شوند. نمونه دیگر رویکرد «شی‌گشتگی ارزش» (را می‌توان در نظریه‌های هیلارد) مشاهده نمود که از ارزش به‌عنوان واکنشی عاطفی از سوی موجود زنده نسبت به یک شی (محرک) یاد کرده است. بدین‌ترتیب ارزش، پاسخی احساسی در مواجهه با محرک‌های خارجی تلقی می‌شود. محرک ممکن است شیئی، وضعیتی، عمل و بارقه‌ای از تخیل (نیز باشد. « یا رخدادی، نماد و حتی نمادی از یک شیء موهوم) یا به عبارتی (۱۹۵۰، ص ۴۲).

اگرچه کتاب « دهقانان لهستانی » (سیلی از پژوهشها در حوزه ارزشها را به‌دنبال داشت، ولیکن رویکرد مبني بر «شی پنداشتن ارزشها»، مدت‌هاست که به فراموشی سپرده شده است. ریشه نظر ایشان، نگرش مشکل در تلقی توماس و زبانیکی در خصوص تمایز ارزش از نگرش است. مطابق «فرآیند خودآگاهی فرد» است درحالی‌که ارزش به محرک علی این نگرش و جهت‌گیری حاصله اطلاق می‌شود که به عقیده آنها در حکم قواعد حاکم بر رفتار اجتماعی است. عدم کفایت این شیوه تمیز بزودی در توضیح اعمال و رفتارهای اجتماعی آشکار شد. علت این امر نیز به‌طور عمده آن بود که دوگانگی و تباین موجود بین عامل / فاعل (منجر به خلط بین ارزش به‌عنوان فاعل گرایش با ارزش به‌عنوان عامل گرایش، می‌شود. (کُلب) ۱۹۵۷، ص ۷ و ۹۴) محققان بسیاری از این شکل همچون مانعی عمده بر سر راه کاربرد صحیح مفهوم ارزش در علوم‌سیاسی یاد کرده‌اند (شال شاف، ۱۹۷۵، ص ۴۱). بعضی نیز معتقدند که این رویکرد، اصولاً رویکرد موفقی نیست (کمی کیک، ۱۹۷۶، ص ۱۴۸) و یا اینکه آن را باید فدای طرق بدیعی کرد که در این خصوص اظهار شده‌اند. (پارسنز، ۱۹۶۸، ص ۱۳۶) وجود چنین اجتماعی بود که مک لاف لین را بدانجا رهنمون کرد تا استنتاج نماید که ارزشها را بایستی این‌گونه تعریف نمود: که ویژگی بارز آنها مشاهده نکردن مستقیم آنها می‌باشد

مك لاف لين تصريح مي‌كند كه اگرچه تمام خصوصيات ديگر ارزش در ذيل سه مورد فوق‌الذكر نيامده است، با اين حال آنها نيز اعتباطي () - و به عبارتي مبتني بر بستر نظري موضوع مورد پژوهش - مي‌باشند. مك لاف لين معتقد است كه (۱۹۶۵، ص ۲۶۶) در اين باره مشخصاً سه سؤال مهم بايد پاسخ داده شود:

آيا ارزش با تمايل يا مطلوبيت معادل است؟ ۱-

آيا ارزشها داراي يك انتظام سلسله مراتبي مي‌باشند يا خير؟ ۲-

آيا ارزش تعيين كننده نوع رفتار مي‌باشد يا خير؟ ۳-

در تحقيق حاضر به سؤالات دوم و سوم از آنجا كه مبتني بر انجام آزمايشهاي تجريبي مي‌باشند و نمي‌توان به صورت پيشين به آنها پرداخت، نمي‌پردازيم. درنتيجه تنها سؤالي كه باقي مي‌ماند سؤال اول مك لاف لين است: آيا ارزش معادل تمايل و يا مطلوبيت است؟

تفاوت بين تمايل و مطلوبيت، مبتني بر عنصر معنايي قصد و نيت است كه در پردازش واژه مطلوب در نظر گرفته شده است. تمايل، خيلي ساده يعني ميل يا آرزو اما واژه مطلوب، متضمن چيزي بيش از خواسته، ميل و آرزو است و به ملاحظات اخلاقي - نظير اصول عام، آيدآلها، محسنات و... كه خواستن() را به بايستن() تبديل مي‌كند - مربوط مي‌شود. البته اين دو مفهوم با هم ارتباط نزديكي دارند، زيرا مطلوب بودن تابع تمايلات است. به عبارتي، مردم چيزهايي را مي‌خواهند كه به گمانشان به چيزهاي خواستني نيز تمايل دارند. لذا مي‌توان گفت كه هر خواسته و مطلوب است، همچنين خواهش را مي‌توان به طريق مختلف تعبير نمود: نياز، ميل، رسم، انگيزه و نظاير آن. بنابراين در نظر ممكن است كه با آن گرفتن ملاحظات اخلاقي براي تبين انواع خاصي از اميال تنها يكي از راههاي مي‌توانيم به افكار و اعمال خود معنا بدهيم. تأكيد بر وجه مطلوب بودن ارزش را مي‌توان در جايگزيني عبارت «ناگزيرم»() (من بايد) به جاي «من مي‌خواهم»() نشان داد (مقايسه كنيد پارسنز ۱۹۳۵، فولسم ۱۹۳۷، وايت ۱۹۵۱، رز ۱۹۵۶()، اسكات() ۱۹۶۵، روكيچ() ۱۹۳۷). درنتيجه تعبير ما از ارزش شامل مفهوم مطلوب بودن نيز مي‌شود، آن هم بدان اعتبار كه ارزش، خواسته و تقاضايي است كه ملاحظات اخلاقي را به مي‌آورد.

اين تغيير ديدگاه بدان معني است كه در رويکرد ما ارزش نه عبارتي وصفی (به‌عنوان واكنشي در قبال محرکي) بلکه تجویزي است.

اما بسياري از عالمان علوم اجتماعي بر اين عقیده‌اند كه ارزش نه آنچه مطلوب و خواستني است بلکه تعبير و استنباطي از آنچه مطلوب و خواستني است بايد در نظر گرفته شود (كلاك هوهن() ۱۹۵۱، ويليامز ۱۹۶۸، بنگرژن و لاجوي، آلبرت ۱۹۵۶، رت. موريس ۱۹۵۶، كاتون ۱۹۵۹، مك لاف لين ۱۹۶۵، ۱۹۷۳، گلن ۱۹۸۰). حتي آن دسته از علماي معاصر نيز كه صراحتاً امور مطلوب را به استنباط تقليل نمي‌دهند به نظر مي‌رسد كه مفهوم بسيار مشابهي را در ذهن دارند. تعريف كلاسيك ارزش به مثابه مفهوم «استنباطي» توسط كلاك هوهن (۱۹۵۱، ص ۳۹۵) ارائه شده است: «ارزش، يك مفهوم استنباطي صريح يا تلويحي از خواستنيها مي‌باشد كه مستقل از ماهيت فرد و گروه بوده و در گزينش «شيوه، ابزار و انتخاب اهداف براي اعمال فرد يا گروه تأثير دارد»

بر اين تعريف چند ايراد وارد است: اولاً آن قدر كه در نگاه اول به نظر مي‌رسد، دقيق نيست. شال شاف (۱۹۷۵، ص ۵۸) اشاره مي‌كند كه جفتهاي «صريح يا تلويحي»() و «فرد يا گروه»() تعريف را تحديد و مي‌دهند. به همين علت آنها را از تعبير مشخص‌تر نمي‌كنند، بلکه فقط تعداد حالات ممكن را افزايش خود حذف مي‌كنيم. ثانياً تعريف كلاك هوهن حاوي عناصر كاركردي است كه اين‌طور به ذهن متبادر مي‌كند كه ارزش بايد با عنایت به هدف آن تعريف شود. مؤلفان ديگر نيز تقريباً همين تعبير را دارند و

به‌هنگام بحث از ارزش، همانند کلاک هوهن، کارکرد آن را به‌منابۀ معیار گزینش بین چندین راه معمولاً بدیل مطرح ساخته‌اند. به‌علاوه کارکرد گزینشی ارزش، خود مبتنی بر قبول توصیف‌هایی است که ارزشها را به‌عنوان امور مرجح به ما می‌شناسانند

شال شاف صراحتاً از ارزش به‌عنوان «مدل مرجح» نام می‌برد (۱۹۷۵، ص ۶۰). ظاهراً این اندیشمندان از مخاطرات گنج‌نابیدن عناصر کارکردی در مفاهیم بی‌اطلاعت، بخصوص هنگامی که تعریفها شامل روابطی باشد که بایست به روش تجربی آزمایش شوند. اگر تعبیرهای کارکردی مفهوم ارزش را بپذیریم، آنگاه ما خطر همانگونی را به جان خریده‌ایم، چرا که نمی‌توانیم از ارزش برای توضیح دادن انتخاب به خصوصی استفاده کنیم آن‌هم در صورتی که قبلاً در تعریف ارزش همین انتخاب را ملاک قرار کنید: آدلر (۱۹۵۶، شال شاف ۱۹۷۵، ص ۱۱۷). البته در مورد «استنباط از مطلوب» و داده‌ایم. (مقایسه اینکه تنها کارکرد آنها «گزینش شیوه و وسیله اعمال» نیست نیز سؤالات دیگری هم وجود دارد که نمی‌باشد. و حال سؤال ما ضرورتاً راجع به انتخاب مدل، روش و اهداف - آنچنان که تاکنون بحث شد - این است که آیا این استنباطها هم‌ارز با ارزش نیستند؟

Value سومین ایراد تعریف کلاک هوهن، دوری بودن آن است. در زبان انگلیسی، عدم شباهت کلمات (مطلوب) این مسئله را از دید پنهان می‌کند، اما به‌عنوان مثال در زبان آلمانی (Desirable ارزش) و (Waarde مطلوب، خواستنی) و در هلندی (Wunschenswert ارزش) و Wert شباهت کلمات بوضوح حاکی از آن است که از معرف در بنای معرف استفاده شده است. بدین ترتیب این Waardering و سؤال پیش می‌آید که آیا ارزش، ارزش است چون مطلوب است یا مطلوب، مطلوب است چون ارزش آن است که اگر ارزش مستقل از تمایل وجود داشته باشد، آنگاه محسوب می‌شود. اما نکته اصلی اندراج هرکدام از این اصطلاحات در تعریف‌کننده (معرف) تعریف را مبتنی بر دور می‌کند. شال - شاف (۱۹۷۵، ص ۶۰) بر همین قیاس چنین نتیجه می‌گیرد

مفهوم ارزش، اصطلاحی بنیادین است که از آن به‌معنی صحیح کلمه، نمی‌توان تعریف اسمی به دست داد. ولی می‌توانیم معنایی را که از آن درک می‌کنیم توصیف کنیم و روابط آن را در چارچوب معنایی‌اش روشن سازیم.

مقایسه‌ای که مک کرکن (۱۹۴۹، ص ۴۶) بین دو مفهوم «علت» و «ارزش» کرده است در این خصوص روشن‌گر است. وی معتقد است که هر دو مفهوم باید به سنت کانتی در جرگه مفاهیم پیشین میسر نیست، بلکه مفاهیمی‌اند طبقه‌بندی شوند؛ ادراک آنها به‌عنوان مفاهیم تجربی و منتج از تجربه که افراد برای سر و کار داشتن با محیطشان ارائه داده‌اند. این قبیل مفاهیم تنها هنگامی قابل تعریفند که معنای معرف (تعریف‌شونده) روشن باشد. با پذیرش این نتیجه، روشن می‌شود که جست‌وجو برای تعریف اسمی ارزش کاری عبث است. چرا که هرگونه تعریف ارزش، از آنجا که برای توصیف مفهومش بناچار باید حاوی مشتقاتش در توضیحات باشد، دچار دور می‌گردد. نهایتاً، به همراه کلاک هوهن نتیجه می‌گیریم که ارزش باید به‌عنوان استنباطی از چیزهای مطلوب معنا شود. بدین ترتیب استنباطها به منزله یک مفهوم در اینجا در نظر گرفته شده است

خلاصه بحث اینکه در مورد معنای ارزش، در بین عالمان علوم اجتماعی و شاخه‌های فرعی وابسته به آن اتفاق نظری وجود ندارد. در عوض با مطالعه خصوصیت‌های مشترک تعریف‌های مختلف، به تعبیری از ارزش دست یافتیم که مبتنی بر سه گزاره زیر است

۱. ارزش، بدون واسطه قابل رؤیت نیست

۲. ارزش، با ملاحظات اخلاقی ارتباط دارد

۳. ارزش، تعبیری از خواستنیها و مطلوبهاست

معنای ضمنی گزاره اول آن است که باید تکلیف ادعاهای تجربی در مورد ارزش را روشن کنیم، به عبارتی باید ببینیم چگونه می‌شود ادعاهای تجربی درباره ارزشها داشت. این بدان معناست که ارتباط بین ارزش، نگرش و رفتار را باید آزمایش کنیم. دومین گزاره، ما را ملزم به قبول طبیعت ملاحظات اخلاقی می‌کند و اشاره‌ای است به نقش اجتماعی ارزش. سومین گزاره از ما می‌خواهد به ارزش به‌عنوان ابزاری رهگشا بنگریم. در ادامه، به طرح تفصیلی این مطالب خواهیم پرداخت.

ارزش، عمل و نگرش

قول به اینکه ارزشها مستقیماً قابل رؤیت نیستند يك مشکل عمده دارد و آنهم اینکه، اگر ما خواسته باشیم تأثیر ارزشها را بیابیم، چه مدرک و استدلالی داریم که به‌واسطه آن بفهمیم ارزشها - و نه چیز معضلی فریب‌دهنده در پژوهش فعلی ما به حساب دیگری - این اثرآفرینی را می‌کنند؟ این مطلب می‌آید چرا که میزان بسیار کمی از اطلاعات ما، حاصل پژوهشهایی است که بی‌واسطه با ارزشها مربوط است. قبلاً مشاهده شد که عالمان علوم سیاسی بسیار مایل هستند که این واژه را در معنا و مفهوم خیلی وسیع به‌کار ببرند. اما سنتی بسیار قدیمی در حوزه علوم سیاسی وجود دارد که مبتنی بر تحلیل اطلاعات رفتاری به‌منظور ارائه بعضی از الگوهای ثابت یا بیان ادله‌ای مبنی بر وجود بعضی از اجبارها و محظوریتهای در خصوص حالات و اشکال موجود است. به‌عنوان مثال می‌توان به تلاش برای آشکار ساختن میزان نفوذ ایدئولوژی (کمپل، ۱۹۶۰، ص ۹۴ - ۱۸۹ و باتلر و استاک، ۱۹۷۱، ص ۲۶۱ و نی، ۱۹۷۶، ص ۱۲۳) و یا بیان اهمیت دوگانگی چپ و راست (کان ورسی، ۱۹۶۴ و اینگلهارت ۱۹۷۶) اشاره داشت. در ادامه همین نوشتار ما به ملزومات این نگرش اشاره خواهیم داشت اما در اینجا برخلاف صبغة پراگماتیستی مفهوم این سنت که در پژوهشهای حوزه انتخابات معمولاً رخ می‌نماید، (اسکاربروگ ۱۹۸۴، ص ۸ و ۲۲) عمل می‌کنیم. استراتژی ما در مباحث آتی عبارت است از: مشخص ساختن رابطه بین ارزش، نگرش و عمل.

بسیاری از محققان در مقام ارائه تعریفی از واژه ارزش به این نکته اذعان داشته‌اند که: «ارزشها با افعال در ارتباطند.» همان‌گونه که در خصوص آرای کلاک هوهن گفته شد، وی این مطلب را برای ما به نمایش گذارد که ارزش به‌مثابه يك مفهوم، چگونه در انتخاب شیوه و روش، ابزار و یا غایات افعال، ذي‌نفوذ می‌باشد. توماس و زنائیکی نیز ارزش را بسان چیزی که «هدف يك فعالیت بوده و یا ممکن است باشد» مدنظر داشته‌اند (۱۹۱۸، ص ۲۱). از همه واضحتر، گفته روکیچ است که ارزش را همچون مجموعه خاصی از عقاید درباره اینکه «روش مشخص و معین استمرار یا عدم استمرار وجود چیزی چیست؟» معرفی می‌کند (۱۹۷۵، ص ۵). لذا بعضی توسط «ارزشهای ابزاری» (و دیگران توسط (ارزشهای غائی) هدایت می‌شوند (۱۹۷۶، ص ۱۶۰).

ماسکویسی (از دیدگاهی کاملاً متفاوت «توافق طرفینی و مبتنی بر رضایت در گستره حیات اجتماعی» (۱۹۸۴، ص ۱۸۶) را به‌عنوان جزء ضروری جماعت‌های اخلاقی معرفی می‌کند که در آنجا است. لذا می‌گوید: اتخاذ روشهای تفکر، سخن گفتن، قضاوت کردن و... همه متأثر از این اصول اخلاقی بی‌طرفی براساس منطق بسیاری از سیستمها ممنوع است. (۱۹۸۴، ص ۳۰) به عبارتی ارزشها در همه‌جا حضور دارند. به‌همین سیاق و شبیه آنچه گذشت، بیلینگ (نیز ارزشها را به‌مثابه مشکل و نحوه مجادله و تفکر، که تشکیل يك جماعت را با توجه به شیوه مشخص عمل افراد آن میسر می‌سازد، (تعریف می‌کند. (۱۹۸۷، ص ۲۰۹).

بنابراین، مطالب فوق آشکار می‌سازد که اجتماعی کلی در این خصوص وجود دارد که ارزشها در نحوه بروز افعال دارای نقش قابل توجهی می‌باشند. البته مسئله ارتباط بین ارزش و عمل در متن ادبیات

نسل فوق‌الذکر به‌طور مشخص مطرح نبوده و اجماع مزبور نیز بسیار کلی است که از آن فقط می‌توان استنتاج نمود که ارزشها چیزی مجزا هستند، آن‌هم نه به‌دلیل اینکه آنها چیزهایی مطلوب و آرمانی می‌باشند بلکه بیشتر به این دلیل که با توجه به هدف ما (این دلیل اهمیت بیشتری دارد) آنها اموری مطلوب و آرمانی هستند که در بطن اعمال نهفته‌اند. این استنتاج با آنچه سابق بر این درباره ارزشها و نگرشها آمد کاملاً سازگار است هرچند مشکل قبلی ما را که راجع به کارکرد گزینش ارزشها بود، همچنان بی‌پاسخ می‌گذارد. سؤال این است که جایگاه ارزشها در فرآیند انتخاب روش، ابزار و یا غایت در هر فعلی کجاست؟ آیا آن‌گونه است که کلاک هوهن ادعا می‌کند یا آن‌گونه که روکیچ ادعا کرد، مبنی بر اینکه در پیرایش هرچه بیشتر روش تداوم و یا امتناع از صدور فعل مؤثر است؟ پیش از آنکه بتوانیم در تعریف ارزش بسان بُعد اخلاقی عمل به نتیجه‌ای قطعی دست یابیم، ضروری است که در کارکرد گزینشی ارزشها دقت و تأمل بیشتری کنیم.

گزینش مورد نظر ما در اینجا عبارت از فرآیندی است که مشتمل بر ارزیابی، قضاوت و تصمیم‌گیری می‌گردد. در اینجا هیچ احتیاجی به تمسک جستن به دعوی کانت نداریم، آنجا که می‌گوید: ارزیابی، قضاوت و تصمیم‌گیری محصول سوژه فعال و متفکر می‌باشند که در نتیجه برخورد با این مفهوم که چه چیزی خوب یا بد است، ظهور می‌کنند. این مفاهیم ممکن است در نزد همگان مفاهیمی اخلاقی یا صرفاً «عواملی و وابسته به احساس مشترک باشند که صحت و مطلوبیت آن قبلاً توسط همگان پذیرفته و بیلینگ) به هر حال به هرگونه که به فرآیند گزینش از میان بدیلهای شده است.» (۱۹۸۷، ص ۲۱۰ موجود نگاه کنیم، خواهیم دید که در تمامی موارد، به‌نحوی نوعی استدلال آغشته به ارزش رخ هر تصمیم ناظر به [می‌نماید. مانهایم(این مطلب را بخوبی بیان می‌کند، آنجا که می‌نویسد: «] حتماً واقعیتی (از قبیل ارزیابی فردی از شخصیت فرد دیگر یا جامعه چگونه باید سازماندهی شود)، در بطن خود قضاوتی را نهان دارد که به موضوع خوب و یا شیطانی بودن [موضوع] مربوط می‌شود» (۱۹۶۰، ص ۱۷).

بنابراین، ما ارزشها را به‌عنوان امور مطلوبی که در قالب افعال نمایان می‌شوند، شناختیم. البته منظور از عمل در اینجا بسیار گسترده است. به‌گونه‌ای که ارزیابی، قضاوت و در نهایت تصمیم‌گیری و از این ارزشها خودشان یکی از سؤالات راجع به عمل هستند، قبیل امور را در بر می‌گیرد. بدین ترتیب حال که بدیهی است که نمی‌توانند و اصف هیچ شکلی از عمل باشند. مثلاً روکان از «خضوع»() و «عدالت»() همچون ارزشهایی که ممکن است هدایت، «رستگاری» و آزادی را- به‌مثابه ارزشهایی که ممکن است اهداف حیات را شکل دهند - راهبر باشند، یاد می‌کند (۱۹۷۶، ص ۱۲۴) و یا اینگلهارت، «امنیت اقتصادی و فیزیکی» را تحت عنوان ارزشهای مادی، و «ابراز عقاید و محاسن فردی» را به منزله ارزشهای فرامادی طبقه‌بندی می‌نماید (۱۹۹۰، ص ۱۶۰). اما این اصول انتزاعی چیزی به ما درباره اینکه کدامیک از افعال، «عدالت» یا «ابراز عقاید و خصوصیات فردی» را به‌دنبال می‌آورد، یا تضمین‌کننده «آزادی» یا «امنیت فیزیکی» هستند، نمی‌گویند. برای اینکه بتوانیم این ارزشها را در پرتو اعمال امروزی آن‌گونه که واقعاً هستند مشاهده کنیم، لازم است که آنها را با نظریاتی از این قبیل که «چه کاری بایستی انجام شود» و یا اینکه «کدام افعال با کدام یک از ارزشها سازگار هستند» غنی سازیم. از این دیدگاه نسبت ارزشها با افعال چنانکه گمان می‌رفت - و ذکر شد - خیلی هم ساده نیست بلکه علاوه بر آن، اصولی انتزاعی وجود دارند که با عنایت به آنها افعال به‌وجود می‌آیند و یا مفاهیمی از قبیل اهداف و یا غایات را شکل می‌دهند که با توجه به آنها کلیه افعال در گونه‌های مختلف، وجود خارجی می‌یابند. در یک کلام، اصولی وجود دارد که دترمینیسم ظهور افعال را تشکیل می‌دهند.

حال می‌توانیم آشکارا این نکته را دریابیم که چرا ارزشها خیلی سخت تن به پژوهش می‌دهند. ارزشها نه تنها به دلیل اینکه مستقیماً مشاهده‌پذیر نیستند - آن‌هم به دلیل اینکه آنها در اعمال تجلی می‌یابند و مشکل می‌توان آنها را بررسی کرد، بلکه معضل عمده - حتی می‌شود گفت از اجزای متشکل اعمالند آن است که این مفهوم در ارتباط تنگاتنگ با تعداد قابل توجهی از دیگر ایده‌ها، عقاید، مفاهیم و معارف هستند که قبل از اینکه بتوانند موجد هرگونه تأثیری شوند، درک و فهم آنها ضروری می‌باشد. همان‌گونه که مانهایم اظهار داشته است، پیش از آنکه افراد بتوانند ارزشهای مورد نظر خود را آشکار سازند، محتاج «تحدید و تعریف وضعیت» (۱۹۶۰، ص ۱۹) هستند. به عبارتی محققان باید حوزه عمل، شقوق مختلف، احتمالات ممکن و محظورات موجود را به همراه وضعیت موضوع و اشخاص آن حوزه، پیشاپیش درک و فهم نمایند. به تعبیر دیگر، ارزشها در بستر و درون چیزهای دیگری ریشه دوانیده‌اند: افکار، سخنان، اعمال، قضاوتها، تصمیم‌گیریها، نگرشها، رفتارها و از این قبیل چیزها. حال اگرچه ما ارزشها را به مثابه مفهوم متمایزی از عناوین فوق‌الذکر شناسانیم، با این حال نمی‌توانیم ارزشها را بدون توجه به جایگاهشان و حلقه‌های فیما بین آنها با مفاهیم فوق در نظر آوریم. ارزشها فی‌نفسه نمی‌توانند موضوع پژوهش قرار گیرند چرا که آنها اساساً بر روی پای خود بنهایی نمی‌ایستند. لذا در پژوهشهای آتی که به نحوی با ارزشها مربوطند، ما باید تصمیم نهایی خود را بگیریم که آیا به دنبال مؤیداتی برای اثبات ارتباط تجربی ارزشها با یکدیگر هستیم یا خیر؟

اگرچه تصمیم فرد تا حدودی تحت تأثیر اطلاعاتی است که او دارد و مشاهده می‌شود که بخش اعظم پژوهشهای حاضر نیز به طریقی با رفتار سیاسی [صاحبان پژوهش] مرتبط می‌باشد، با این حال ما به هیچ‌وجه نمی‌توانیم وجود ارتباط مستقیم بین ارزش و رفتار را مفروض بگیریم. به عبارتی ما نمی‌توانیم با رجوع به اطلاعات رفتاری [افراد] به استنتاج ارزشهایشان اقدام ورزیم. حتی امروزه نیز ملاحظه می‌شود که بسیاری از این تحقیقات با توجه به الگوی تحقیقاتی رایج در میشیگان (صورت تبعیت نه فقط در مقام جمع‌آوری اطلاعات ساختاری بلکه در مقام استفاده از آنها برای می‌پذیرد. این ارائه روش توصیف [پدیده‌ها] نیز کاربرد دارد (کمپل و دیگران ۱۹۶۰، ص ۳۴). در ضمن ما نمی‌توانیم وجود ارتباط مستقیمی بین ارزش و نگرش را نیز مفروض بگیریم. معمولاً چنین پنداشته می‌شود که نگرشها متضمن عوامل شناختی، برآوردی و رفتاری می‌باشند (مک گوایر، ۱۹۸۵، ص ۲۴۱) درحالی‌که عامل رفتاری خود این چنین تعریف می‌شود که عبارت است از آمادگی و استعداد جهت انجام عملی. لذا اصلاً معادل خود «عمل» نیست (روکیچ، ۱۹۷۶، ص ۱۱۳ - ۱۱۴، بارنز، کاسه (۱۹۷۹، ص ۶۲) بنابراین، در بحث نزدیکی هرچه زیادت‌ر نگرشها و رفتارها، توجه ما عملاً بر مسئله ارتباط بین ارزش و نگرش متمرکز می‌باشد و به دنبال پیدا کردن مؤیداتی در حوزه ارزشها از طریق آزمایش مجموعه اطلاعات پیرامون نگرشها می‌باشیم.

ترتسون (۱) در مقاله مشهور خود واژه «نگرش» را برای مشخص کردن کلیت سیرت انسان اعم از احساسات، قضاوت‌های پیشینی او یا تمایلاتش، عقاید پیشینش، ایده‌ها، ترسها، تهدیدات و ایمان و تعداد قابل (یقین وی در خصوص هر عنوان و موضوع مشخصی به کار برده است (۱۹۲۸، ص ۵۳۱) توجهی از دیگر محققان نیز، واژه نگرش را برای مشخص کردن گرایش فرد نسبت به موضوعی مشخص به کار می‌برند. با توجه به روش آنان در به کار بردن کلمه نگرش این مطلب روشن می‌شود که در بطن اصطلاح «یک موضوع مشخص» از دیدگاه ایشان، عقیده‌ای مشخص در خصوص عمل نیز نهفته است. اما سؤال مهم این است که ما چگونه عامل ارزش را از سایر عوامل در این گرایشها تمییز داده و تفکیک نماییم؟ (دوکس (۱۹۵۵، ص ۳۳) سه رویکرد ممکن در این خصوص را به اختصار چنین معرفی کرده

است:

۱- ارزشها و نگرشها به عنوان محرك - پاسخ

۲- ارزشها و نگرشها به عنوان امر مطلوب و ميل فردي

۳- ارزشها به عنوان چيزي بيش از نگرشهاي عمومي

محققان متعددي اولين رهيافت دوکس را به عنوان رهيافتي که قابل به وجود تمايز ميانه سطح اجتماعي و فردي مي باشد، معرفي کرده اند. به اين ترتيب که افراد ارزشهايي را مشاهده مي کنند (محرک) و نگرش آنان (پاسخ)، واکنش آنان را منعکس مي کند. ما قبلاً درباره نواقص اندیشه هايي که به طرح ارزش و نگرش در قالب تقسيم بندي دوگانه اي مي پردازند توضيحاتي داديم و ديگر نيازي به تکرار آنها نيست. رهيافت دوم که ميانه ارزشها به عنوان مطلوب و نگرشها به عنوان ميل شخصي تميز قابل مي شود، شبیه تميزي است که ما قبلاً ميانه ميل و مطلوب قابل شديم؛ با اين تفاوت که در عبارات جديد به جاي واژه ميل و مطلوب، از واژه هاي نگرش و ارزش استفاده شده است. در هر حال آنچه که مسلم است اين است که از بيان مجدد مباحث گذشته در قالب واژگان جديد چيزي عايد ما نمي شود. پس به رهيافت سوم مي رسيم که قابل به عامتر بودن ارزشها نسبت به نگرشها مي باشد. اين رهيافت به ما اجازه مي دهد تا ارزشها را نه به عنوان محرك بلکه به عنوان «گرايشهاي بنيادين» (مفهوم سازي کنيم، که براي رسيدن به نگرشها و اطلاع از فرآيند رسيدن به ارزشها مفيد مي باشند.

در زمينه رابطه ميانه ارزشها و نگرشها، مطلب مشابهي از سوي وودروف و دايوستا مطرح شده است: «نگرش فرد نسبت به موضوع يا وضعيتي خاص، نتيجه و ماحصل روشي است که فرد براساس آن و اما آنچه در اين عبارت قابل . (تحت تأثير مهمترين ارزشهاي خود به آن موضوع مي نگرد» (۱۹۴۸، ص ۶۵۷ توجه است اين است که اين دو (وودروف و دايوستا)، ارتباط يك طرفه اي ميانه ارزشها و نگرشها برقرار مي سازند. رايه نيز در بحث خویش درباره «معنا» به عنوان «حرکتی از سمت نهادها به سمت افکار، از نگرشها و از نگرشها به سمت ارزشها، چنين رابطه يك سويه اي را مطرح مي کند، اما افکار به سمت (فرق بحث وي با بقيه در اين است که او جهت را معکوس مي کند (۱۹۵۵، ص ۲۸۴).
اخيراً کليجز() و هربرت() در تحقيق خود درباره ارزشها در آلمان، «فرضية بنيادين»() زير را پيشنهاده داده اند: «نگرشها، گرايشها و شيوه کردار و رفتار اجتماعي تا حد زيادي ناشي از اين حقيقتند که: نيروهاي جهت دهنده اي در وراي اين نگرشها، گرايشها و شيوه کردار و رفتار اجتماعي وجود دارند که ريشه در بستر طبيعي داشته و مي توان آنها را به طور کلي جهت گيريهاي ارزشمند ارائه ناميد» (۱۹۸۳، ص ۲۹). ارائه چنين برداشتي از شيوه مورد استفاده قرار گرفتن ارزشها، همسو با شيوه مفهوم سازي ما از ارزشها به مثابه «مطلوبهاي مرتبط با عمل»() مي باشد. اشنايدرمن()، برودي() و تتلاک() (۱۹۹۱، ص ۲۶۹ - ۲۷۰) با به کار گرفتن لغات و عبارات متفاوتي اين مطلب را مطرح مي کنند که رابطه ميانه ارزشها و نگرشها (يا نظرات) را بايد به عنوان مهمترين بُعد ارزشها دانست، چرا که اين رابطه به نوبه خود به فرد امکان مي دهد تا سياستهاي مشخصي را از ميانه سياستها و راهکارهاي موجود، مدنظر قرار دهد.

البته توضيح اينکه چگونه افراد معمولي اقدام به پردازش هزاران ايده مختلف در خصوص سياستهاي معين در هر برهه اي مي نمايند و يا اينکه چرا اين قدر نسبت به مسائل سياسي کم توجه مي باشند، چگونه است که افراد معمولي نسبت به بسيار مشکل است. ولي بالعکس ارائه توضيح درباره اينکه

بعضی از مقولات عمومی از خود اقبال بیشتری نشان می‌دهند - امری که به نوبه خود بر جهت‌گیریهای آتی آنها در قبال مسائل مختلف تأثیر می‌گذارد - بمراتب ساده‌تر می‌نماید.

بنابراین این‌گونه به نظر می‌رسد که ایده مبنی بر وجود نوعی رابطه یک‌طرفه - حال در هر جهتی که می‌خواهد باشد - اصولاً بی‌اعتبار است. در عوض آن‌گونه که بیان شد، وجود نوعی رابطه متقابل که محققانی از قبیل کالینجر، اشنایدرمن و (تعامل) بین ارزش و نگرش قویاً تأیید می‌شود. همان‌گونه همکاران ایشان اظهار داشته‌اند، ارزشها بر روی نگرشها تأثیر می‌گذارند و نگرشها نیز به نوبه خود بر ارزشها تأثیر می‌گذارند. مثلاً دو فرآیند «عبثت‌آموزی از تجارب قبلی» و «توجه به نگرش دیگر افراد»، طریقی هستند که به واسطه آنها افراد عملاً در مقام اصلاح و یا تغییر ارزشهای خود می‌نمایند. البته اگرچه در اینجا ارتباط درونی نگرشها نادیده گرفته شده است ولیکن مك اینتایر() با توجه به بستر آنجا که می‌نویسد: «ما قضاوت اخلاقی، اجتماعی این ارتباط دوجانبه، این نکته را برجسته می‌سازد می‌نماییم، آن‌هم نه فقط به خاطر اظهار احساساتمان و یا نگرشهایمان، بلکه بیشتر و مهمتر از آن برای تأثیرگذاری بر روی دیگران» (۱۹۸۱، ص ۱۲). به‌طور کلی تأثیر متقابل ارزش و نگرش، منجر به فراهم آمدن فرصت لازم برای تغییر و یا تبعیت صرف از ارزشها در سطح فردی می‌گردد. در ضمن اعتقاد به وجود تعامل بین این دو، مستقیماً ما را به پذیرش مفهوم «تغییر» (رهنمون می‌کند. بدین صورت که: ارزشها بر اثر تغییر نگرشها تغییر می‌یابند و نگرشها نیز به واسطه تغییر ارزشها دستخوش تحول می‌شوند. البته همین تحولات رخ داده در سطح فردی می‌تواند کلید فهم بسیاری از تحولات اجتماعی و سیاسی در سطح اجتماعی باشد، همان چیزی که ما به دنبال درک آن هستیم.

نتیجه آنکه: ارزشها به واسطه نگرشها و نگرشها به واسطه ارزشها تحت تأثیر قرار می‌گیرند. با این حال باید پذیرفت که در بطن نگرشها، عناصری غیر از ارزشها نیز وجود دارند و اینکه دیدگاههای دیگری نیز وجود دارد که در آنها ارزشها دیگر به‌عنوان عوامل ذی‌نفوذ در شکل‌گیری نگرشها مطرح نمی‌باشند. اما در مجموع، آنچه از حیث مفهوم‌سازی برای ما در مباحث فوق بیشتر مطرح بوده، جایگاه ارزشها در فرآیند شکل‌گیری نگرشهاست. به تعبیر دیگر، اگر ما نگرشها را منبع اولیه ظهور رفتارها بشناسیم، حاضر، ارزشها مفاهیمی می‌باشند که از طریق مشارکت جستن در فرآیند آنگاه مطابق بحث شکل‌گیری نگرشها، در قالب اعمال ما - و به تعبیری رایجتر و ساده‌تر همان رفتارهای ما - تجلی و ظهور می‌یابند.

پی‌نوشتها

Jan W. van Deth-

Elinor Scarbrough-

Ricardian approach-

Marginalist approach-

Wright-

Willi-

Folsom-

Lautmann-

Kmiecziak-

Melaughlin-

Preferences-

Needs-
Motivators-
Concepts and Situational relationships-
Scholl - Schaaf-
Williams-
Intrests-
Pleasures-
Likes-
Duties-
Moral Obligations-
Attractions-
Woodruff-
Divesta-
Nye-
David Easton-
Wright Mills-
Ted Robert Gurr-
Relative Deprivation-
Value Expectation-
Value Capabilities-
Neubauer-
Lasswell-
Kaplan-
Albert-
Attitute-
Thomas-
Znaniecki-
Object Approach-
Hilliard-
A non - existent Object-
A figment of the Imagination-
The Polish Peasant-
Actor/Object-
Kolb-
Parsons-
Arbitrary-
Want-
Ought-

I ought-
I want-
Rose-
Scott-
Rokeach-
Kluckhohn-
Implicit or explicit-
Individual or group-
Adler-
Mc Cracken-
Cause-
Instrumental Values-
Terminal Values-
Moscovici-
Billig-
Mannheim-
Humility-
Justic-
Michigan Model-
Mc Guire-
Kaase-
Thurston-
Dukes-
Underlying Orientations-
Klages-
Herbert-
Grundsatzliche Hypothese -
Desirabilities in matters of action-
Sinderman-
Brody-
Tetlock-
Mac Intyre-
Change-

:این مقاله ترجمه‌ای است از

Deth, Jan W. van, and Scarbrough, The Impact of Values, Oxford, Oxford University Press, ۱۹۹۲-۲۳, pp. ۵۹۹-۶۰۳.

درباره ارزشهای اسلامی و موقعیت آنها در فرآیند تهاجم فرهنگی، مترجم اخیراً پروژه‌ای را به اتمام رساند که به همت مرکز اسناد و مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی زیر چاپ رفته است و بزودی راهی بازار کتاب خواهد شد.

در این اثر، ضمن تأمل دقیق در چیستی ارزشهای اسلامی، سعی شده سهم دینداران (دو دین یهودیت و مسیحیت) در محو و کمرنگ شدن ارزشهای دینی بررسی شود.

مشخصات کتابشناختی اثر عبارت است از

افتخاری، اصغر. کمالی، علی‌اکبر. رویکرد دینی در تهاجم فرهنگی، تهران، مرکز اسناد و مدارک - فرهنگی انقلاب اسلامی وابسته به وزارت ارشاد، ۱۳۷۷
آدرس کامل کتابشناختی آثار مورد استناد در این مقاله عبارتند از

- Adler, F. (۱۹۶۱). 'The Value Concept in Sociology', - American Journal of Sociology, ۶۶:۹-۷۲۲.
- Albert, E.M. (- Method and Illustration'. American Anthropology, ۴۸:۵۸-۲۲۱.
- Billig, M. (۱۹۷۸). Arguing and Thinking, Cambridge:- Cambridge University Press.
- Butler, D.S. Stocks, D. (۱۹۷۱), (1st edn. ۱۹۶۱). Political- Change in Britain, London: Macmillan.
- Converse, P.E. (۱۹۶۱), 'The nature of Belief Systems- in Mass Publics'. In: Ideology and Discontent, ed. D. Apter. New York: Free Press.
- Dukes, W.F. (۱۹۵۰). 'Psychological Studies of- Values'. Psychological Bulletin, ۵۰:۲۴-۵۰.
- Eston, D. (۱۹۷۱) (2nd edn. ۱۹۷۱) A systems Analysis- of Political life, New York: John Wiley.
- Folsom, J.K. (۱۹۷۱). 'Changing Values in Sex and- Family Relations', American Sociological Review, ۲۶:۲۱۷-۷۱.
- Glenn, N.D. (۱۹۸۱). 'Value, Attitudes and Beliefs', In:- Constancy and Change in Human Development, ed. O.G. Brim S J. Kagan. Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Gurr. T.R. (۱۹۷۱). Why Men Rebel. Princeton:- Princeton University Press.
- Hilliard, A. (۱۹۵۱). The Forms of Value. New York:- Columbia University Press.
- Inglehart, R. (۱۹۷۱) 'The Silent Revolution in Europe:- Intergenerational Change in Post- Industrial Society', American Political Science Review, ۶۵:۱۰۱۷-۹۹۱.
- Inglehart, R. (۱۹۹۱), Culture Shift in Advanced- Industrial Society. Princeton: Princeton University Press.
- Kasse, M. (۱۹۸۱). Mass Participation: In: M.K.- Jennings, J.W. Van Deth, et al., Continuities in Political Action: Mass Participation in Five Western Democracies, New York: de Gruyter.
- Klages, H. (۱۹۸۱). Wertorientierungen in Wandel,- rich: Edition interform. Z
- Kluckhohn, C. (۱۹۵۱). 'Values and Value-- Orientations in the Theory of action', In: Towards a General Theory of Action, ed. T. Parsons. Cambridge, Mass: Harvard University Press.
- Kolb, W.L. (۱۹۵۱) 'The Changing Prominence of- Values in Modern Sociological Theory', In: Modern Sociological Theory in Continuity and Change, ed. H. Becker and A. Boskoff. New York: Holt.

- Lasswell, H., and Kaplan, A.(2091).Power and- Society: A Framework for Political Inquiry.London: Routledge and Kegan Paul.
- MacIntyre,A.(1891).After Virtue. London:- Duckworth.
- Mannheim,K.(2091). 'The Problems of Generations.'- In: Essays on the Sociology of Knowledge.ed. P.Kecskemeti.London:Routledge Kesan Paul.
- Mc Cracken,D.J.(9591).'The Concept of Value as an- A Priori Concept', Proceedings of the Tenth International Congress of Philosophy. Amsterdam.
- Mcloughlin,B.(0691).' Value in Behavioral Science',- .208-79:5Journal of Religion and Health,
- Mills. C.W.(9091).The Sociological- Imagination.NewYork: Oxfard University Press.
- Moscovici, S.(1891).'On Social Representation'. In- Social Cognition: Perspectives on Everyday Undrestanding. ed.J.Forgas. London: Academic Press.
- Nie,N.Verba,S. Petrocik.J.(7791).The Changing- American Voter, university Press.
- Nye,F.I.(7691).'Values, Family, and a Changing- .251-8:27Society. Journal of Marriage the Family,
- Parsons. T(0391). 'The Place of Ultimate Values in- Sociological Theory', International Journal of Ethics, .216:50
- Rokeach, M.(2791).The Nature of Human- Values,NewYork: Free Press.
- Rokkan,S:(0791). Citizens, Elections, Parties, Oslo:- Universitetsforlaget.
- Rose, A.M.(7091),' Sociology and the Study of- .1-17:VValues'. British Journal of Sociology,
- Schall - Shaaf,M.(0791).Wertconcepts in der Sozialp -- Sychology. Bonn: Bouvier.
- Scott,W.A.(0691), Values and Organizations. Chicago:- Rand Mcnally.
- Sniderman,P.M.,Brody,R.A.,(1991).Reasoning and- Choice, Cambridge:Cambridge University Press.
- Thurstone, L.L.(8291).'Attitudes Can Be Measured.'- .029-02:22American Journal of Sociology,
- White,R.K.(1091),Value Analysis, Glen Gardner,- Nj:Libertarian Press.
- Willi,V.J.(7691).Grundlagen einer empirischen- iologie der Werte und Wertsysteme, Zurich: Orell.zSo
- Williams, R.(1691). The Long Revelation, London:- Chatto and Windus.
- Woodruff,A.D,(8591), The Relationship between- Values, Concepts and Attitudes', Educational and .750-09 ,8Psychological Measurement,
- Wright,J.D.(7791).The Dissent of Governed,- NewYork: Academic Press.